

تجلی رستم در سخن سنایی

محمد سلگی

کارشناس آموزش زبان و ادبیات فارسی و دبیر ادبیات شهرستان نهاوند ، mohammadsolgi1372@chmail.ir

چکیده

رستم ، نامدارترین پهلوان اسطوره ای شاهنامه ، زندگانی جاودانه ای در زبان و ادب پارسی پیدا کرده که وامدار طبع بلند فردوسی است. سنایی که او را به عنوان آغازگر شعر عرفانی می شناسیم ، شخصیت های شاهنامه و بویژه رستم را نیز در اشعار زاهدانه و عارفانه خود وارد می کند و به قهرمان حماسه ایران چهره های گوناگونی می دهد که در سه محور « معرفی انسان آرمانی » ، « رستم پهلوان و قهرمان » و « در سایه نعت رسول الله » بررسی می شوند. این چهره ها در شعر خاقانی هم کم و بیش ادامه می یابد و سرانجام در کلام مولانا به نهایت درخشش و شکوه می رسد.

واژه های کلیدی

رستم ، فردوسی ، سنایی ، خاقانی ، مولانا

مقدمه

فردوسی با سرودن شاهنامه به مسیحایی می مانست که در روح ادبیات پارسی و بر پیکر فرهنگ ایرانی دمید. رستمی که پروریده هنر اوست ، در ذهن و زبان سرایندگان دیگر ، از جمله در دیوان سنایی ، متجلی می شود. برآنیم که این تجلی و تاثیراتش را از زوایای مختلف بررسی کنیم. در واقع حکیم سنایی بهانه ای است برای نگرشی دیگر به راز جاودانگی فردوسی و کاخ کلان کلامش. این پژوهش تقدیم می شود به استاد خردمند و فرزانه ، دکتر هادی حاتمی که مقاله «رستم در آثار مولانا»ی ایشان ، الهام بخش و سنگ بنای مقاله پیش روست.

تجلی رستم در سخن سنایی

سرایش شاهنامه و آفرینش قهرمانان گوناگون آن در فرهنگ و ادب ایران زمین تاثیری عمیق و پررنگ داشت. می شد شخصیت های مثبت و منفی نامورانه باستان ، مانند بسیاری از دیگر کتاب ها و روایت ها ، فقط در کلام آفریننده ی اثر زنده شوند و بمیرند و غبار فراموشی بر دامن آنان بنشیند ؛ اما بیشتر این آدم ها ، در کتاب های نظم و نثر پس از خود عمری نزدیک به هزارسال می یابند :

«فردوسی ... فرد اول فرهنگ ایران ... و کسی است که بیشترین حق را بر گردن ملت ایران دارد ؛ زیرا بدون او و بدون کتاب او ، این کشور آن چه را که در طی این هزار سال بوده ، نمی بود ؛ زیرا

شخصیت قوم ایرانی تشکیل شد بر اساس آن چه در شاهنامه آمده. فردوسی به مردم شخصیت و حافظه تاریخی داد. از طریق شاهنامه کل خاطرات گذشته منعکس شد در دوران بعد از اسلام ؛ بطوری که در طی این هزار سال تقریباً هیچ کتاب مهمی در زبان فارسی نوشته نشده مگر اینکه تاثیر شاهنامه در آن باشد ؛ یعنی فرهنگ ایران حرکت کرده است در کاروان شاهنامه . » [۱]

یکی از پرکشش ترین ابعاد واکاوی «حرکت فرهنگ ایران در کاروان شاهنامه» همان ادامه زندگی شخصیت هایی است که فردوسی پروراند. درحقیقت ابرمردان و ابرزنان این حماسه ، هرکدام در تلاش هستند تا رازهایی را شفاف کنند از صفحه کدر زندگی. مفهوم این گفته را می توان در «شاهنامه ابومنصوری» که یکی از مهم ترین آبخورهای شاهنامه است ، یافت. آن جا که در مقدمه مشهور این کتاب آمده : « پس این نامه شاهان گرد آوردند و گزارش کردند. و اندر این چیزهاست که به گفتار مر خواننده را بزرگ آید و هر کسی دارند (= این مطالب را نگاه میدارد و حفظ میکند) تا از او فایده گیرند و چیزها اندر این نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و تو را درست گردد ؛ چون دستبرد آرش و ... چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند. این همه درست آید به نزدیک دانایان و بخردان به معنی و آن که دشمن دانش بود ، این را زشت گرداند و اندر جهان شگفتی فراوان است ... » [۲]

در میان قهرمانان شاهنامه ، داستان رستم دیگرگونه است. پهلوانی است که به پروردگار ایمان راسخ دارد و پیروزی اش را داده ی او میداند:

چه آزاردم او ، نه من بنده ام یکی بنده آفریننده ام [۳]
سرم گشت سیر و دلم کرد بس بجز پاک یزدان نترسم ز کس [۴]
هرآن کس که از دادگر یک خدای بیچند، نیارد خرد را به جای [۵]
نیروی جسمانی و توان روحانی برتر دارد. از نبرد با هیچ جنبنده و پوینده ای هراس ندارد. میهن پرست است و در راه وطن از هیچ جان فشانی دریغ نمی کند ؛ حتی در این راه ، ناخواسته و نادانسته ، فرزندکشی می کند. در کنار این ویژگی های رزمی ، اما دوستدار شادی و باده گساری هم هست و هر دمی را برای شادمانی گرانبها می شمرد. خلاصه کلام همان است که شاعر از زبان تهمینه به ما می گوید:

جهان آفرین تا جهان آفرید سواری چو رستم نیامد پدید [۶]